

اتحاد ایتالیا

ایتالیا هم وضعیتی نظیر آلمان را داشت. در اواخر دهه ۱۸۵۰، با تمام کوشش هایی که برای اتحادش صورت گرفت، ایتالیا هنوز تجزیه شده و زیر سلطه اتریش بود. علاوه بر این، چند دولت کوچک دیگر، از جمله پادشاهی «بوربن» که بر دو سیسیلی (یعنی جنوب ایتالیا و سیسیلی) حاکم بود، در پناه ارتش اتریش دفاع می شد. ارتش اتریش آماده برای سرکوب هرگونه انقلاب بود. دولت هایی که تحت کنترل پاپ اعظم قرار داشت، از طرف فرانسه «حمایت» می شد. تنها «ساردینیا» آزاد بود که حاکم سیاستمداری به نام «کنت کاوور» داشت. پادشاه محافظه کار حاکم توانست تدریجاً سرزمین خود را بسط داده و اتریشی ها را از مناطقی که بدست می آورد، بیرون براند.

با به پای رشد اپوزیسیون سلطنت طلب حاکم، جنبش ملی گرای رادیکال و انقلابی که مخلوطی از جمهوری خواهان، دموکرات ها و سوسیالیست ها را در برمی گرفت نیز رشد نمود. این نیروها در تمام دولت های ایتالیا و در تبعید به سر می بردند. کاوور در سال ۱۸۵۵، با بریتانیا و فرانسه بر علیه روسیه هم دست شد و بعد برای مقابله با اتریش، در مقابل قول مخفیانه تحویل سرزمین هایی مانند «نیس» و «ساووی» به فرانسه، خواهان حمایت ناپلئون سوم شد. جنگ در سال ۱۸۵۹، در گرفت و آغازی بود برای اتحاد ایتالیا. در تمام دولت های ایتالیا که تحت حکمرانی اشراف و پاپ اعظم بودند، قیام شد. در «سولفرنیو» اتریش شکست خورد و همین اتحاد تمام ایتالیا را حتمی نمود. اما این اتحاد به نفع لویی ناپارت نبود و در نتیجه، دستور عقب نشینی به سربازان را داد و در پی این عقب نشینی، مردم آن منطقه (که پیت مونت نام داشت) و انقلابیون در مقابل سربازان اتریش بی پناه باقی ماندند.

عاقبت جنگ آزادی بخش ایتالیا با قیام مردم سیسیلی که از حمایت ۱۰۰۰ تن از مردان محقق معروف «گاریبالدی» برخوردار بودند، به ثمر رسید. بعد از پیروزی در سیسیلی نیروی شورشی گاریبالدی جنوب ایتالیا را اشغال کرده و وارد «ناپل» شدند. به این ترتیب اتحاد ایتالیا از راه انقلابی و از پایین کسب گردید. اما این اتحاد نیمه کاره باقی ماند. زیرا حکمران ارتجاعی «پیت مونت» به ناپل لشکر کشید. ولی گاریبالدی به جای جنگ، دروازه را به روی او گشود. به این ترتیب، «ویکتور اماتونل» شاه ایتالیا شده و در کشور، به جای جمهوری، سلطنت مشروطه حاکم گردید.

علیرغم این همه، سرزمین های ایتالیا متحد شد (به غیر از ونیس) که تحت سلطه اتریش باقی ماند). در سال ۱۸۶۶، ایتالیا با پروس بر علیه اتریش جنگید و ونیس را به دست آورد و عاقبت در سال ۱۸۷۱، در جنگ فرانسه با پروس، فرانسه از ایتالیا بیرون رفت و اتحاد کامل شکل گرفت.

در نیمه دوم قرن نوزدهم مسأله ملی در اروپای غربی بطور کلی حل شده بود. بعد از این که آلمان و ایتالیا هر کدام اتحاد ملی خود را بدست آورده بودند و بعد از ۱۸۷۱، مسأله ملی تنها در اروپای شرقی باقی مانده بود، خصوصاً در بالکان که شکل شورشی پیدا کرده بود. در بالکان مسأله ملی در مبارزه با تمایلات جاه طلبانه غاصبان روسی، ترک، مجاری و آلمانی دامن زده شد؛ چیزی که لاجرم پایه های جنگ جهانی اول را گذاشت. پس ملاحظه می کنیم که از حدود ۱۷۸۹ تا ۱۸۷۱ مسأله ملی مطالبه ای مترقی بشمار می رفت. حتی در مورد آلمان که به وسیله بیسمارک انجام گرفت، از دید مارکس و انگلس رشدی مترقی به شمار می آمد. اما از نیمه دوم قرن نوزدهم، نیروهای مولد در نظام سرمایه داری، نقداً شروع به رشدی فراتر از ابعاد محدود و تنگ دولت کرده بودند. این امر منتهی به رشد امپریالیزم و گرایشات اجتناب ناپذیر قدرت های بزرگ به جنگ گردید. جنگ های بالکان در سال های ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳، شکل گیری دولت های ملی را در جنوب شرقی اروپا

رقم زد. جنگ جهانی اول و قرارداد ورسای (که اتفاقاً تحت شعار «حق ملت ها در داشتن استقلال ملی» آماده شده بود)، امپراطوری مجارستان را سرنگون و به لهستان استقلال ملی بخشید و به این ترتیب، مسأله ملی تمام اروپا حل شد.

آلن وودز

ترجمه: سارا قاضی

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN , London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳